

کلماتی در کتاب آمده که آن در کتب ایشان سطور است و اولش این است بیت عین من
 محبت ایشان میدیدم که استخوان عزیزان بساط علی فناءست و در آیه می آید که شوجه بلوکی
 از بکا و ماوراء النهر بوده اند مولانا عظیم خواجگی املکنکی و بر واقع بر ایشان ظاهر شده فرموده اند
 این فرزندان مشرق را راه شناسست حضرت خواجہ را وقت بغایت خوش گشته و این بیت بزرگان را
 سینه میگردد شرم زغم آسوده که ناگردد کین و عالم آشوب بگامی سر بر آسم گرفت و چه مولانا
 بیک بزرگوار در آنوقت و در بار از کبار مشایخ این سلسله علیه نقشبندی بود و آنرا و معجز
 خاص خواجہ بزرگ چون کوه مستقیم نسبت ایشان بدو و سطره حضرت خواجہ احرار سر
 و جوارادت ایشان بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد املکنکی بوده و ایشان را ارادت
 بخال و والاهو ال خوال خود مولانا محمد زاهد و خوشامری داشت از آنحضرت قطب الاخیار خواجہ
 رحم الله و هم صاحب کتاب مذکور میگردد و چون امید است که غنچه حوالی بن کار خلاق
 ایتها در کتاب نجات القدس چون الله تعالی تفصیل مرقوم گردد و اینها همین مقدار کفا
 نموده اند با محمد چون حضرت خواجہ ناقصین سره بخدمت مولانا می نگردد سینه اند بنات
 عنایات دیده اند حضرت مولانا بعد از شماع احوال بلند ایشان به شبان روز لیل و نهار
 بطولت با ایشان صحبت و شسته اند بعضی زواید فوائده اطراخ داده فرموده اند که کار شما عنایات
 سجاوند بشریت روحانیت اکابر این سلسله علیه انجام سیده شما را باید بایریند و نشان شود
 این سلسله علیه آنجا از شمار و نفسی تمام بدیدار آید و مستفیدان عالم مقدار آنجا از این سلسله
 بر روی گرد آید خواجہ ما هر چند از راه انکسار و دید قصور و احوالی عذر ما در میان نبوده
 حضرت مولانا از اسحاق ما را نموده اند و راه استخاره خیر موافق فرموده مولانا که شوده عزیز
 او را می مولانا که از حاضران آنوقت بوده گفت چون بعضی از این سلسله صحبت صاحب النسب حضرت
 مولانا باشد که حضرت مولانا خواجہ را درین چند روز صحبت خلافت و احازت کامله داده
 شورش و نشان فرمودند از غیرت بسوزیدند و چون خیر شورش انان حضرت مولانا رسیدند

که یاران سینه امده که کار این و از تمام کرده نرد ما و دست و در بر این نبود که خود ما صحیح احوال خود
 زوده در جرم هر که چنان آمد چند روز و پس حضرت خواجه از لال اساتید طالع شنیدگان بیان نمودند
 متوجه آن کشاده بوستان که دیدن روزانه زبان حال مضمون این مقال را مترجم گشت **سنة** شکر
 شود هر طوطیان بنده و زمین بارسی که بچکاله میرود و چون بنده نشان رسیدند سالی در بنده لایق
 ساندند و بسا علماء آن بنده شفقت محبت ایشان بنده را که از آنجا که شکر علی لفته نسبت دارا لایق
 نسبت القه از آنجا آره در قلمه خبر روزی که مترجم نسبت لغایه و لکث و مشرف بر و یاد و عمل شکر
 و زیادت عظمت برکت و شفقت اختیار نمودند و انان در حال زمین در طالع سخامی دیگر
 از حال لغوموند صاحب به المقامات کرامات و کمالات اکملات حضرت ما خواجه لالی از مرقم
 نکات که آنها خود از حضرت خواجه دیده بودند گوشت خود شنیده بر نگاشته اند چند است که در مختصر
 نسیم از آن جمله است آنکه شیخ توح الدین حکایت کرد که روزی در جماعت نماز در پهلوانشان بودم
 در میان نماز آثار گریه ایشان احساس نمودم بعد از نماز گریه آن مجربه فتنه من نیز مجربه در آیدم
 گریان یافتم بعد از ساعتی پرسیدم که سبب این گریه چه باشد گفتند ازین گریه و ماران بدین
 پس اصلاح نمودم و مودود و عین نماز که معراج مومن است روح من طلب طلب براد الو ابراهیم
 نمودم و در سجوی آن چند آنکه مقدر درشت این مرغ پروبال زود بدستش بیخ نیامد چای چیران و
 خود را و قفص قالب انداخت و در سه پیرار و دوازده بر در شنبه نسبت تخم جاموسی الشانی با
 از روز مذکور مانده بود که چهار ایدر اسم ذات مشغول شده اند و همچنان اسد گو مان بعد از
 ساگی جان بجان ازین سپرده رضی الله تعالی عنه و ذکر خواجه محمد عبد الله که در
 کلان شمار دارند در شجاعت فرزند نخستین حضرت خواجه عبید الله احرار بودند و در
 انواع اوصاف علوم ظاهری و باطنی زد شنند و شجر بودند در علوم نقلی و عقلی در حد
 شنند در حقائق علوم کتبی و سنت هر دو یکی و قیاس نظر و حدیث البصر بودند که هیچ و بقدر
 حقیقت بین ایشان پوشیده نیکو و با وجود شجر در علوم ظاهری از نسبت باطنی حضرت

خواجه محمد عابدی

ایشان بجایت بهره مند بودند و بعضی میخادیم که بر ملازمت ایشان برداشت کرده بودند از نظر فانی
 و خواری عاوانه ایشان حکایت میفرمودند حضرت ایشان خدمت خواجگه که در آن عظمت بسیار میکردند
 از آن که نسبت فرزند این بچهار نفر مشیر ملازمت خواجگه کلان بریده بود و ایشان در آن شهر شایسته
 از سر قند بجانب منجهان گزارند و قند و آنجا حلت بدار القار فرمودند بعد از فوت خواجگه کلان
 بدانشکند آوردند و در جوار مراد شیخ ابوبکر قفال شاشی در زیر پامی والده خود در آن بچ پوسید
 نماز که حضرت خواجگه کلان از اصبه پد نقی الدین محمد کرمانی پسر و دو صبیبه بودند پسران خواجگه نظام
 الدین عبد الهادی و خواجگه حازم محمود و خواجگه عبدالحق و حضرت خواجگه کلان از اصبه حضرت
 سیفی دیگر صبیبه خواجگه پسر نظام الدین بود خواجگه عصام الدین که او از اولاد عصام
 پدایه بوده اند و عشاءه بود از صبیبه می نیر سه پسر و دو صبیبه داشتند پسران خواجگه عبد العظیم و خواجگه
 عبد الشهدید و خواجگه ابوالفیض و نیز حضرت خواجگه از ترکیه خاندان یک پسر دیگر بود خواجگه محمد
 رحمة الله علیه هم خواجگه کلان در آن شهر و باز ده ذوات یافت ذکر خواجگه عبد الحق صاحب
 سلال نوار میگردد خواجگه عبد الحق بن خواجگه عبد نقیب خواجگه کلان ابن خواجگه عبید الله
 قدس سره صاحب حالات مقامات بوده و خرقة از پدر و جد خود داشته و زیارت حسین
 توفیق یافته و بنده ستمان در عهد نهایون باوشاه آمد مرزا کامران مرید او بودند از وی حضرت
 که یک کعبه که چون بگردیم بغیر طواف حرم شریف که میر فتم از خادمان اشجانی او بهیامش
 میشد بخاطرم خایه که از این ایتمکان باخندید و خویست روزی طواف بقدر صفت و نیشد ناگاه
 بگوش آواز رسید که اینجا خان زاوان درگاه ما انداخته از بیزاران ایشان شهواند
 محی الدین احراری در سنه نهصد و پنجاه و نه در سمرقند وفات یافتند صاحب سلمات القدر و در
 بدو لقا خواجگه کاشانی حکم شوق و شورش فرادان اقتصاد وقت و زمان و ستمند او مشاب
 طالبان بعضی اموری که حضرت متعلق است باین سلسله نقشبندیه الحاق نمود چنانکه مستفاد که
 سلسله نقشبندی از ما زعفران هم محاسب بود می این طریق است آنرا بجز آورد و بجز و سوز و نیاز و گ

خواجگه کلان

تمام با تکلام از آن بر کشید می اسحاق بنی سر بر نه کرده ایستادید در خواهند نماند تا بعد
از آن افراد بجماعت قرار دادند از بس غلبه بر شورش و سماع ماکه اگر بر خطه بقیه بقیه خطه
غزیت از آن دوری بسته بودند بخویر و فعل بر آن کشتا و جوان یکی از فرزندان خواهر محمد عبده
که روایت مشهوره خواهر محمد الحق شنید با جناب بابا به رنگا لاین جستهها مشاجره نمود مولانا روح الله
روح جزیکی الما مورثه در لب بکشود و نیز بستی تمام گفت طریقه خواجگان با طریقت جامع بود و
سکون در ضراط جبهه سر و غصت غزیت همه در دست هم چهر خواججه علی را معنی و امیر سید کلان وارد در
خفیه خواججه بهاد الدین خواججه حرار بعضی گویند بشویش تمام بخند و مزاده گفت میخوامم در گوشه سو
بمانی دشت با شتم که خلقی از و گرم باشند ایضا منقولست که میفرموده اخفانست بستی می شود
بشست بستی بستی است لاجرم ما امر در زنتبان از هر با نظر طریقه می اند حضرت مولانا در
ایشان بخندم اعظم نامور اند که خواججه محمد یحیی بن ابوالفیض بن خواججه کلان کور
از عم خود خواججه عبد الحق در آستانه خدا انداختان رحمانیه و صفات ربانیه بوده در مصباح الموعود
ست محمد یحیی بن ابوالفیض صاحب کمال و عارف کامل بودند و در اخبار الاصفیاء الاحوال الشیخ
مفصل بود از هم بیع الاول در سنه تسع و تسعین بسعاده فوت کردند و برکناره در بانی همین سیر
بوده اگر آباد مرفون بگشتند و کرامت عبد الله احمراری بطلب وقت خود بودند و مرید خال
محمد یحیی بن ابوالفیض احمراری بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه منصب
بودند و منصب حکومت دینی شدند در آخر عمر بظلمت و صوبه داری بر ما غور ممتاز بودند و
بست و بیم واقعه رود داد و تبر ایشان قبر پیروی خواججه محمد یحیی که کناره شرقی در بانی کناره
مقابل راج گهاش شهر اکبر آباد جهت و نام زیارت ایشان فته بود و دیدم که در تربت شرفی خواججه
یحیی بوده اند و تربت غربی خواججه امیر عبده همه خود را مقابل سینه پیر خود نهادند و چشمها
و تربت بیوم نیز باین طرز است حال آنکه غزیت این طریقه دفن مسنون است چنانچه در دفتر مشهوره
حضرت صلی الله علیه و سلم حضرت شیخین رضی الله عنهما در مرفون بگشتند و کرامت امیر العالی

خواججه محمد یحیی

خواججه محمد یحیی

بنوانند این بیت بیت فیض روح القدس از باز مد و زاید و دیگران هم می کنند آنچه مسیحی کرده اند از
 شرف و کرامات ایشان که در کتاب ترجمه العارفین تصنیف حیات سعد احراری مسطورانه طرفه ترکی است
 که روزی امیر ابو العلی با یاران شیعه بودند که ناگاه جوگی با نفس شاکه وارد شد زودند که نفس را از جوگی
 بیرون بیاورند همچنان کردند آنحضرت و صدی ساختند دو گانه وضوء او کرده بطره چند آب وضوء بر آن
 نفس زدند بجز و انتشار که از نفس بر آمده بر نی زیبا و غیا متشکل گردید چون استفسار حالش کردند
 معلوم شد که در حرکت بنددنی بود و این جوگی بر او مبتلا شده بقوت سحر او انتشار که ساخته با خود
 در شب یازدهم از حالت اصلی آورده حفظ نفسانی خود می نمود آنحضرت زن از فرمودند اگر ترا هم
 نفس خانمان چه رسد ساقچه شود از گفت مقدرین چنین بود و حال اینجو ابرم که در کتیرگی شما باشد بعد
 از آن زن جوگی بر او مسلمان شدند و الله اعلم بالصواب آنحضرت زن را بقدر نکاح جوگی دادند
 و نام آن جوگی صوفی علی بن اودند او هم یکی از اهل امدگه بود که او در جوار فرار آنحضرت موجود است
 و نوشته اند که امیر ابو العلی از مدتی عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلیه و استیلا آن صاحب
 شدند در چند روز پیش از رحلت طعام آب ترک کرده بودند و فاش بر در شنبه وقت صبح هم
 شده بجز از شصت و یک مجرمی بوقوع آمد مدت عمر شریف مقنا و دیک سال بود مرزانه
 و الکراب و بیرون شهر سیانت یک کرده بطرف شمال زمین سلطان گنج رعنت و چهار دیواری
 وسیع دارد و هر سال روز عرس ابران در آن مقام می آیند و فیض میر با سید ثعوبه قیر سیر
 از سنگ مرمر است و بر آن سجان بی الاجلی کنده است در طرف بالین یک لوح از سنگ مرمر
 است و بر آن الحبات تاریخ و فاش تصنیف امیر فضل احراری منقوش است و قبر ایشان بعلط کعب
 شده بود و ایشانرا هم موافق همان زمین که در آنجا دیده قبر اکتا و قد نفس شریف را موافق
 یافتند و نیز همان قبور چنان معنی شده بودند که گویا ساجد شده اند این هم بسیار منسبت است
 و تاریخ اوقات نوشته است از رساله امیر ابو العلی است فداست فداقی الامتثال قنای العنقا
 قنای الامتثال و قنای الامتثال و قنای الامتثال و قنای الامتثال و قنای الامتثال و قنای الامتثال

سید نیست که من منعم عالم عالم است بحقیق آمد و پدید که حق است و یقین اند و تصور کنید که حضرت جقمقا
 از مرتبه اطلاق قول جلال فرموده بدین صورت و شکل مخفیه متنوعه ظاهر شده است و جمله دست و غیر
 موجودیت فاعله بر کن قول الایجاب است از نفی کردن هم ماسوا که شکر شیده است و الا الله عبار
 از اثبات کردن وجود مطلق که همه جا سالیست انمی گویند چون حضرت امیر ابو العلی در اجبه بر فرار حضرت
 خواجه بزرگ معین الحق الدین چشتی رسیدند قدس سره اسرارها خواجه بزرگ ایشان را در معامله باطنی و غیر
 داوود و جبرئیل حضرت سماع اجازت فرمودند و حضرت امیر اول فیض اندر از روح خواجه بزرگ گشتند
 و ثانی از عم بزرگ خود کیفیت حالت نفس و جبه در سماع بزرگان این سلسله میانی و مقبراری و شگفتنا
 غار و کیفیت نسبت ایشان از فیض خستید و نقش بندیه مرکب است مدار کار ایشان با پس الناس با پس قلب که در وف
 قلبی از دست فرود است و نام سلسله را از اینجا الی آنکه حقوق نعمت طرفین تلف نشود و ابو العالی شمس
 راقم دریند که هزار دو وجه شصت یک که آبا درفته بود تا زمان توفیق تاجا بر فرار بر اول ایشان فرمودند
 فیض اولی و از نسبت باطن ایشان میگردد و ذکر آن شرح وصال آن مشتمل مقام جمال آن شخص
 به صیانت رسول عملی آن حضرت ولایت شرقی و غربی آن متعلم کتبانه ام الکتاب علم درین سوره ای این
 آن برین ملک شریعت نظام قطب نامه کائنات شیخ المشایخ بندگی نظام قدس سره بجا اسرار و
 حقائق معارف بود عشقی کامل و شوقی و از وجودی صادق حالتی قوی و مهمتی بلند در
 الانوار است و وی قدس سره حقی زینب چشتی مشرف غار و فی سبب در برادر زاده و داماد و مدبر و طایفه
 جانشین حق قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال المله و الیه بنام فیسی بود بعد از وفات وی حضرت مرشد ایشان
 شکر گشت و نام پر بزرگوارش شیخ عبده الشکر بود مسکن وی قصبه کورست و پدر وی حضرت نیز از شیخ جلال
 خلافت و شمس و شمس علم له ای خجانی باطن حضرت شیخ نظام قدس سره جوش زده بود که حقائق بلند و تقاضای
 از برایش سر میزد و وی حضرت از علم سنی از او شاگردان طایفه شیخ خوانده بود اما از کتب خانه ازل ربی علوم کلیات
 و شت که احاطه آن بعد آلی است و تصانیف وی حضرت مثل و شرح لغات کی و مدنی در حلال حضرت در
 بیعت باطنی چه در قرآن ریاض قدسی تفسیر جزو اخیر از قرآن و غیره که هر یکی از آنها کنور معارف

از صیاح کلبیت است و وی نفس سره بسیار معانی و اسرار قدسی صغیر نظیر شیخ است از حقائق و معانی و اشکال و کلمات
و معانی و حقائق معتدله نشانی از مقام کمالات نبوت است و حقایق و معانی شیخ ابن عربی ناشی از مرتبه کمال است و متصل
ستوار از پیران این فقیر نبوت پیوسته ایقول نیز صاحب اقتباس است که چون حضرت شیخ نظام الدین طنجی مدعی
شرف طوف کعبه معظمه و زیارت روضه منوره آنحضرت سیالت پناه صلی الله علیه و سلم دریافت شرح لمعات کعبه
تقدیف نموده اند و کسی یکی گردانید و شرح و بیانی از مدینه منوره تدوین نموده و این موسوم بدینی است و در وقت
نوشته این جزوه شرح می حضرت در خلوت می نشست و خادمی بر در خلوت خانه میگردد تا کسی از آنجا
نهد و صحبت صلی الله علیه و سلم در عالم باطن لمعات را بر وی تعلیم می فرمود و اسرار معانی بر او واضح
و وی تدیس سره آنچه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حقائق و معانی لمعات یافته بود آنرا در کتابی
و در شرح سناسکی و مدنی و گویند که بجانب سطری از آن لمعات که در دست فرات پیش آنحضرت صلی الله علیه
رود می بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اشاره فرموده بودند آنستطوری که در این سره باب زیر احواط
بود آنستجه لمعات تا الی الان نزد بعضی فطنان می قدس سره موجود است و هم صاحب اقتباس گوید در
بعضی از کتب نظر این فقیر چنان فرآمده که یکی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین قدس سره میفرماید که سخن
حقایق و معانی که از زبان می حضرت می میرد مردمان و خلفاء آبرو میباشند و کتابی می ساختند
دی حضرت می بود و در معانی چنان استغراق داشت که حرفی نمی ساخت و چون مریدان وی معارف و اسرار
که از زبان می می سره بر می آمدند و غالب عبارات و الفاظ در آورده و پیش وی حضرت میخواندند و
حضرت جز در اندوه مستادشان گرفته باگشت اشارت میکردند که از این صراط آن صراط بکشند و باقی
نخچه چون در این حروف شماره ایله اخط بزدند و باقی با میخوانند اول آن شرح می باشد عبارت با این که
بر آن خط میزند و بتعلق میبودی وی حضرت بنیاب صاحب فوق بود و در وقت عروج در دنیا است
ذات چنان بر وی طاری گشته بود هر کس نظر و نظرش میگشت در اول جمله شهبانان نزد مشهور و بلند
شیخ علی تراش شهبان یافته بود و چون حضرت شیخ نظام الدین صفا را در وقت حضرت جلال الدین سیاه
تجدیس سر به آید و چون سر و شکر شکر و در بزرگ جرنجی و اثبات و اسم ذات و بصورت بلند و با رعایت از خطه

در اسطه شفقال روزی روزی برزخ حجب انبیه و طمانینه که گنایت از تعینات روسی در حیدر
 پیش بهر پیشین خاصیت گرفت و انواع حالات و اقسام انوار بر دانش دارد میگشت و همی
 در این جنبه با لطف میگذشتند و مردم مشتاق و جوان حضرت لا تعین لک کیف یو و در بنا بر آن خدمت
 شکر معروضت اگر حکم شود بوجوب حضرت شیخ احمد جلال الحق و حجره را بخش و گل مسدود
 جلوتش ماه بشنیم با مطلوب سبیم یاد خلوت بمریم حضرت شیخ جلال قدس سره تحسین کرد و فرمود
 غالبان همین است پس مشغول سپایه تلقین کرد و خلوت فرمود و گفت نه بار اسم ذات در یکدم بخوانند و
 البته ترقی نماید هر روز در یکدم و اگر زیاده میسر نیاید کم از دو دست بازگویند حضرت شیخ نظام
 و حجره را مسدود ساخته مشغول کرد و رفتند در یکدم سه صد و هشتاد و پنج چهار صد بار سنانند
 شیخ نظام در وقت نشستن خلوت عرض کرد که نماز جماعت از من فوت خواهد شد حضرت شیخ جلال
 میگفتند نماز مشغول شوی جماعت میسر خواهد آمد چون می حضرت بوقت دائمی و فرض بگیر نماز شب
 میگفتند بلکه بصورت انسان متمثل گشته اوقات ابوی میکردند بعد از سلام نماز از روی غایت
 رنی حضرت بنویسند و تکیه بر مجاهده شد پیش گرفت بعد از یکماه تجلی صورتی بروی حضرت ظاهر
 از آن حضرت شیخ جلال فرمود اکنون ترا حاجت خلوت است و برای ارشاد مردان امر فرمود
 شیخ جلال الدین همسر مدان خلفا بود و در اولین شیخ نظام سیر جوان لایت می حضرت شهما
 بصیرت کمال است و عالم شکر گشت نورالدین محمد جهانگیر پادشاه سیر خورش اعتقاد پیدا شد و چون
 هندوین جهانگیر پادشاه بتاریخ هشتم ذی الحجه در سن چهارم و چهارده هجری از سال اول جلوس من خود
 شد و از آنکه پادشاه تها فیه گشته بود و کجاست دیدن حضرت شیخ نظام قدس سره فرشته بود بعضی خدا
 از آن حضرت پادشاهانند که حضرت شیخ نظام حضرت را توبه سلطنت داده است بنا بر آن اعتقاد نورالدین
 میدان کج بود و الحاد و شیخ جلال اولیا حق سوخی او را نمود از روی حضرت نیر گشت و سجده
 بود روی حضرت از هندوستان غیر خواست و بدار الاسلام بجهت فرمود و در حقیقت برای ارشاد و کسب
 آنجا ساکن بود و همین بود که پیران جزو خلوت و سجادگی حواله بشیر حضرت قطب عالم شیخ نظام

بناگی حضرت شیخ ابوسعید گنگوی نموده بجانب قصبه کوه رحمت فرمود و بعد از چند وقت کرد
 بغیر لایب خویش مستقیماً ساخته جهان را مشاهد دوست در باخت دور بوده شد وفات وی حضرت
 در سنه یک هزار و سی و پنج و بقولی هزار و سی و شش و ششم مرتب در جمعه در پنج و هشتاد و هفتاد و سی نیز در حضرت
 اولاد وی بسیار بود همه بزرگ صالح و سیران شیخ محمد سعید بقریبی از پنج پسر و ستان مرد و در
 تمام فطنان قدیم اقامت گرفت چنانچه فرزندان در انقصیه امر در موجود اند و مرقدش نیز در آنجا
 در برادرش شیخ عبدالحق و قبضه کرمان سکونت اختیار کرد و اولاد او نیز در انقصیه الی لایکونت بسیار و در
 و نیز در کرمان است و بعضی از فرزندان حضرت شیخ نظام قدس سره بلکه اکثر ایشان در طبع هستند و بخ
 رفته بر بزرگوار خود قیام میدارند صاحب مینه الاصفیاء از معارج الولايت مینویسد که شیخ نظام ال
 اعرافی الهما نسیرتی انصیفات بسیار از چنانچه شرح سوانح امام غزالی در شرح لمعات قدیم و جدید تفسیر
 نظامی رساله حقیقت رساله تجوید غیره انصیفات می است و شیخ را در سلسله حشبه و شیخ علی شریعی
 است که سخن بقرون تابع چنانست بلکه آنچه خاص می گشت شده بکتاب رساله خویش تقیم آورده و گو
 شیخ در سنه یک هزار و سی و چهار در پنج و هشتاد و از خلفا و کبار ایشان ابوسعید گنگوی است و شمس علی
 است که خود در روزنه بابا پسرش شیخ عبد الکیم از خلفا و می اند و در آن سخن الاسلام در جبهه
 مینویسد و چنانکه حضرت شیخ سعید علی خواص می گردید بعد خدمت بسیار خلایق در خطاب خویش
 در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و چهل و یک پو سیف یان فاشات با از اولیا و کامل کمال بود
 سماع بی نر میر شریف بسیار از فغانا از اجن سببند و شیخ جان است که طریقه وی نامان
 مولوی غلام مصطفی وزیر آبادی در لاهور جایست و که حضرت ایشان عنی حضرت شیخ
 محمد العالی قدس الله تعالی سره العیر صاحب بده المقامات مینویسد چون این طلب بانی نموده
 بانی قدس سره ظهور یافت و این کتاب لایب در آنچه از تقریر شریف حضرت ایشان که تخریج مینویسد
 در تیر این جمله از کمال فراموشی ایشان مینماید چون بلاوت پیر بزرگوار ایشان در حدود و مفاصل علی
 و تمام این وقوع یافته که کما خاتم بیان انسان سعادت و شرف در طبعه شریف مینماید و در که از امکان

شیخ ابوسعید گنگوی
 در سنه ۱۰۰۰
 در شهر کوه رحمت

مشهوره در این ایام حکمت هندوستان است و مرکز آن در دیار برکت انار در ایام طفولت
 مرکب است از امید به بصرین که به یگانگی و بیانی نفسی و کلامی که در آنجا حال و حال مستند
 حضرت شاه کمال طوسی انظار خاصه بر حق ایشان مرمی شده است تا گویند در ایام کودکی والد
 از غایت بی آرامی ایشان از حضرت شاه بروه النعمان و عیسی صحت نمود حضرت او علیه الرحمه که
 و کوشش تمام بر زبان به اندک خاطر صبیح دار یک که این طفل عمر در آنجا برداشت و عالم عامل و عارف کامل خوانند
 شد چون حضرت ایشان بیست هشت ساله بود و ایشان شدند و مانند یک روز حفظ قرآن مجید نمودند
 علوم نزد والد خویش مشغول گشتند و چند روزی تمام رومی و او به بیشتر علوم را از پدر و مادر گویا
 خود و اندکی زایش بعضی علماء کبار آرزو کار کردند و بعضی کتب احادیث را از پدر خویش بیفتادند
 شریعی علیه الرحمه گذرانیده بودند و نیز حضرت ایشان اجازه تفسیر و احدی را با جمیع مولفاتی
 و نیز تفسیر پیدا با جمیع مصنفاتش و صحیح بخاری را با جمیع مولفات او و حدیث سلسلی را
 از عالم ربانی قاضی ببول بدخشان رحمة الله روایت و اجازت یافته بودند و نیز قول صاحب
 کتاب مبداء المقدمات است حضرت ایشان قدس سره از غایت کرم باین واقف محمد الهاشمی بن محمد
 الشیرازی المدخشان عقی عنهما اجازت دادند این کتب مذکوره را با حدیث مسطور از اول شهر
 رجب سنه هزار سی و شش در بلده سرحد محمد علی ذکری بعد از استماع چند حدیث سلسلی مذکوره
 از حضرت ایشان بحد و تمزاده خواجده محمد سعید سمرقندی بکلمه ازینا اشاره نمود بان این بود که
 فرمودند در وصول حدیث رحمت در تمام سلسله بالا و لایحه حضرت ایشان ایما نیست با کلمه شکر
 در کتب اولی از مکاتیب در رمزهای و چشمی از مرتبه و معالجه خود اشارت نموده اند و هم در آن
 ایشان از استفاده علوم معقول و منقول فرود و حصول غایب شده اند و نسبت بسبب انفاذ
 و درینا علم علوم و ملازم برکات خویش بهره و در گذرانیده در آن ایام که ایشان با گره نشسته بود
 بود و هم در آن گشت والد با پدر ایشان از مشوق بعد از این چند ما وجود کبریا بعد ساعت با گره آمدند چون
 از این آثار ایشان از این جهت تمام و چه عجب است و در این علوم بی و سه را در این ایام که در آنجا از این

صلی الله علیه و سلم میفرستند در بیان سفر اقتباس از او را مکن از و منزه بهره محصل گشت با بحر آنچه در دست
بنیاد احد ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باشد در حق حضرت ایشان نظیر رسیده محلی از آن که تحت
ایشان خود بتقریب تخریص طالبی بوی برنگاشته اند بر کار ایراد نموده می آید و آن نیست قول این
در و بش ما چون جوس این را پیدا شد غنایت خداوند جل و علا مادی کار او گشته محبت و بلا
پناه شیخی و ابا سنا محمد الباقی قدس احد تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانزاده حضرت شیخ
الله تعالی اسرار هم بوده اند رسانید و ایشان به پیش را و اگر اسرار ذات جل سلطان تعلیم نمودند
بطریق معهود تو چند نود تا الله از تمام درین پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از
انیت خودی که نزد این کابران معتبر است و نسبت بغیبت نمود و در آن خودی بگردی
محیط میدیدم صورت و در کمال عالم او رنگ سایه در آن بیاسمی یافتند و این خودی فتنه فتنه است
پدید کرد و با استدرا کشید و گامی تا یک پیر و در کشید گامی تا دو پیر و بعضی اوقات استماع
نمود چون این قضیه را حضرت ایشان بر ساینم نمودند و خودی در فضا حاصل شده است و از ذکر
سبح فرمودند و نگاه داشت آن گامی فرمودند بعد از در هر وقتکه مصطلح حاصل شد بعضی ساینم فرمودند
بکار خودی استخوانش بعد از آن فتنای فتنای حاصل شد چون بعضی ساینم فرمودند که در عالم
می بینی اصل بیایی عرض کردم که بل فرمودند که معتبر در فتنای فتنای است که با وجود در حال بی
شعوری حاصل شود و در فتنای فتنای حاصل شد و بعضی ساینم بعد از فتنای فتنای
و گفتم که من علم خود را نسبت به سیمای حضوری میایم و ایشان فرمودند که محبت است با ساینم
گشت و من آنرا حق دانستم جل علا و آن در رنگ سینه و دست بود و ساینم فرمودند که در
است جل سلطان نام آوریده نور و غیر فرمودند و گفتم که در این ساینم علم است
انفلق ذات جانشانه با شیمی متعدد که در دست و دست و از ساینم فرمودند که در
که بعد از آن نور سینه منسطه بود با فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای
آن فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای فتنای

که در آن موطن می شود و حق سبحانی خود بخود است چون لغرض برسانیم فرمودند که همین حضور حضور است
 نسبت تشبیه عبارت از این حضور است و این حضور را حضور غیب نیز میگویند و اندر این نهایت
 و در این موطن صورت می یابد و حصول این نسبت مرطالیه در طریق در رنگ خدا کرد
 طلب است و در سلسله دیگر او را در این عمل نماید و برود و این روش را این
 غیر از وجود بعد از و ماه چند روز از ابتدا در این تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 فاشی و دیگر که آنرا انسانی حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا کرد که تمام عالم
 از عرض تا مرکز زمین در جنب آن وسعت شد از خود قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه
 دره را حق می بیند و عمل و صلوات بر ذره عالم را فرادی نرود و این دیدم و خود را عین همه اینها
 تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را در منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم
 بلکه اصناف عالم را در آن گنجد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم منبسط که در هر ذره سیاه
 و منور و اشکال عالم در آن نور منبسط متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم
 چون لغرض برسانیم فرمودند که مرتبه حق یقین توحید است و جمع البصیرت از حقیقت
 بعد از آن اشکال عالم را در آن اول حق می یابیم و این موطن دیدم و هر ذره را در
 بی تفاوت و بی غیرت را در موطن یافتیم بجای حیرت دست او در این اشعارت فصوص که از
 در بر او می شنیده بودم بیادم آمد که موده است این است قلت له ای العالم حق و
 قلت له ای خالق من است قلت له ای خالق من است قلت له ای خالق من است
 بی نهایت عبارت در آن است بعد از آن در ملازمت ایشان فصوص عرض حال خود
 رویم و در آن مشغول باش تا نیز موجود از موطن ظاهر شود
 عبارت فصوص که در آن خوانده بودم در آن شرح بیان حال کامل کرده است عدم تفرغ
 بعضی تا بخت است که در آن حضرت است و تعالی بعضی توحید شریف حضرت است
 در آن و در آن توحید را از موطن محصل ممتاز یافتیم و صفات

و افعال اما که از موهوم می نمایند از حق سبحانه و تعالی این معانی افعال از موهوم محض ما فهم در
 خارج خبر کلمات موجودند بر موهوم چون افعال را در عرض اشرف بر این موهوم و مذکور است فرق معنی
 این جمع بین شد و نهایت می تا اینجا است پیش از این تخیل در دنیا و هاست بعد از هر کس بنا و ه از ظاهر مشهور
 و اخیر شده را متشایح طریق مقام محکم گفته اند انشی کلام الشرفی شرح تمام و کمال این احوال را کتابت کرده
 بالا بایست و انتقال حضرت ایشان از جهان انفرادی این سال هزار و بیست و چهار از شهری شده
 واقعات عمر که امی ایشان در سیر حیا و سده سالگی بود و هم در زیدة المقانات که حضرت محمد و قبل از
 سال در حال خود که سینه هزار و سی و دوم بود و برایت روضه شریفه خواجہ معین الدین حشمتی قدس
 سر پورفته بودند در تی محاذی صده آن صده را لایا مراقب شستند چون آمدند فرمودند که حضرت
 خواجہ عطا الله اشفاق بسیار نمودند سخنان اسرار در میان آن در شبیان بخار و آن لغافل الا که
 آمده پیشتر حضرت ایشان شرف شده قبر پوش منبر که حضرت خواجہ را قدس سره که در بر سال
 کیا باز و سیکردند و آنقدره را یکی از مشایخ کبار سیرستانه در آن زمان قبر پوش بود آورده نزد
 حضرت ایشان آورده معروضه شستند که بشما سرادار این که باشد حضرت ایشان طوبی نام قبول نمودند
 و آثار اینجا در سپردن و آنقدره از اول کشید و بر زبان آورده فرمودند که بسیار این یک دیگر بجزت خواجہ بود
 از اباکف ملاوند برامی کفین با نگاه مشتمل باش ایضا شیخ طایر لایبوری از کبار اهل حضرت ایشان
 بعضی قدس سره بعد از آن وصل عربانی اشکارا گشت کماله و محاذه خیر و وقوع یافت بعد از آن حمل
 بکرت صرف روی نمود و حالانده حمل است و نه نقد و نه طلب است و غیر طلبت حکم حکوم حلیه نیست
 در اثباتا و نه فنی ایضا شیخ حسن گلی در یکی از عرائض بعضی اصطلاحات سونیه را بر آورده و
 پیچیده بود در آخر آن نوشته که معانی که این بی بیضاعت را تسلی میدهد معارف شریف است که
 حکم از احکام شرعیه در اینجا است که موصل است بشهر مقصود و نشان است از آن شاه بی نشان در
 این وقت بعین است که سینه ما سپردیم و هم غم تماشاگر است و ما را و میرویم که همه عالم در است
 حضرت ایشان را اعتراضات از سخت گران آمد و نوشته شد که اعتراض شما از آن است که سینه

زینار این سخن بکنید و از غیرت خداوندی بترسید لایحه بزرگان ضرورت اگر بحدیثات و
 غیرت عات بر عیان سخن بکنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لابد راه آنجا سخن گفتن با مناست
 ایضا حضرت شجره در جواب عرض شیخ حمید بگالی میگوید بمانند که بعضی از اعدای صوفیست که هرگاه
 سالک مقامات عروج خود را فزون بگردان که افضلیت اینها ثابت است و بعضی مقام این سالک و در مقامات
 آن بزرگوار نیست بسیار بلکه شهباه گاه است که نسبت با انبیاء واقع شود و عیاذ الله انما بعد منشاء غلط جمعی بر آن
 که هر یکی از انبیاء و اولیاء اولاد عروج با آن سهاست که میباید قضیات وجود ایشانست و این عروج هم اولاد
 منتفی میشود و تا عروج در آن سهاست و از آن سها الی ملشاه احمد تعالی اما با وجود این عروج مادی
 و منزل هر کدام ایشان همان سهاست که مبداء تغییر جمع و اوست پس در مقامات عروج هر کدام ایشان را
 اکثر در همان سها یا بر سها گنجایش این بزرگواران مراتب عروج همان سهاست و عروج در هر دو از آن سها
 را سفا عرض عواض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از سها بلندتر واقع شود لاجرم از آن سها
 نیز بالا تر خواهد رفت و آن قوس پیدا خواهد کرد و عیاذ الله بعد از آن که آن قوس تعیین سابق یا از آن گذراند
 و در فضیلت انبیاء و اولیاء است و لایحه شهباه پیدار و این مقام منزل اقدام سالکان است در وقت سالک
 که اگر از آن سها در نهایت فرسوده اند و بخوبی و توفیق رسیده و تیزی رواند که آن سها که طبیعت
 ایشانست و در زینور آنجا مکانی طبعی است که اودن آن سهاست و از آن سها نیز فضیلت هر شخصی اعتبار
 سهاست که مبداء تعیین بعضی مایه و وقت عروج چون که از سها که سها تعیین بقیه کبری بفرق گذشته اند و قوس
 که بزرگیه کبری در میان حاصل نموده است و از بزرگیه کبری بحالت پناه مراد داشته اند و در سها
 شیخ بسطام میگوید بوی آنی از قوس من لوازم محمد از غلبه کشیدند که از فضیلت بواسطه او از نوای محمد
 صلی الله علیه و سلم بلکه از انوار من لوازم است علیه السلام که در حقیقت اسم او شهود گشته است
 و مدبرین جواب از فتوحات مکیه همین حقیقت مسطور است ایضا احمد و مراده خواجده محمد مصوم
 فرمودند که ایشان را در واقع دیده پرسیدم که سوال شکر و نیکو چون گذشته فرمودند من سبحان
 بحال حیرت نیست بن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو نوشته در قبر تو بیاید عرض کردم

که الهی رسولانی این در وقت هم در حضرت تو باشند پیش این همه مسکین شایسته این است
 نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را پیش من نفرستاد و برسدیم که
 قیوم چون گذشت فرمودند که ای اقل قلیل و گویا مولانا محمد باشم خادم که از آنجا همان قیوم
 است حاضر است و بخدمت سر بر ایستاده میگویی ایشان اقل قلیل بر سبیل تو افغان میگویی
 والا این هم نشد ذکر آن روح جسم ولایت آن شمع قنبر بر ایت آن هر دو هم از
 بلند مینی بدم نقره بل من جزیره قلب ارشاد شیخ ابوسعید قدس سره در مرآت الامله است
 که شیخ ابوسعید بن نور الحسنی نبیره حضرت شیخ عبدالقادر گنگوهری است قدس سره اسرار هم
 نادر وی دفتر شیخ جمال الدین تپانگیری بدو می چند مدت جمال حال خود را در کسوت
 سبزه گری پوشیده میداشت بعد از آن عشق غلبه کرد و معشوق جلوه داد و ترک تجربه کانی نمود
 بخدمت شیخ جمال الدین تپانگیری پیوست و در پیش او چون وی حضرت نهایت ^{ضعیف}
 و بیوفایی شده بود بلکه اقیقت بی تعلق گشته کارخانه مشیخت را بر شیخ نظام الدین گذشت
 و به شیخ ابوسعید ابوی سپرد پس شیخ ایشان را ذکر هر طریق نفی را اثبات تعیین نمود و امر
 به جدومت نهاد و بهار از فرمود حضرت شیخ ابوسعید کسب ثواب هر چند خویش شیخ نظام الدین
 خود را شب روز بزرگ هر مشغول میداشت بعد از مدت مدید و مجاهد شد بدو ریاضت فرمود
 فکرت و جبروت و جمال جمال و برار و نمانگشتمدی چون جهت عالی داشت سر نه ماراغ
 و ما طنی در چشم کشید بنیاض جمال ذات نجواست و بجانب این انوار اصل طغفت نغشته و دم
 بل من برید میرد و طلب سودا کین میداشت یعنی طالب نوزدات بود چون شیخ نظام
 سره بیلی رفتند و آنجا اقامت نمودند شیخ ابوسعید قدس سره شب روز در وفارقت وی قرار دادیم
 شدت ذکر مشغول فراموش کرد در محراب سیمه از میگشت شبی در مدخل قلب العالم بندگی
 گنگوهری قدس سره از در وفارقت وی میگرفت ناگاه در از قبری حضرت برآمد ابوسعید اگر
 خدا داری پیش نظام در بیاید که حامل نسبت ما در وقت وی است حضرت شیخ ابوسعید

بسیار

و روزی در وقت حضرت بنام او پرسیدند همین ندای شنیدند سیوم حضرت قطب العالم نصرت شخصی
 متمثل شده روزی آمد لیکن وحی نداشت که کدام است حضرت قطب العالم با وی گفت من ترا در
 پنج برسانم پس دست وی گرفت و بر آبی سوار کرده بجانب بلخ روانه شدند و در تمام منزل تمام
 وی میبود چون نزد یک برسد بیشتر رفته مکانی در گذشت مقرر کرده دیر از روز وی آوردند
 در شبهای خوب و شبنمهای جاری درختان بسیار مردمان خوش و اطعمه و شراب مهیا میساخت تمام
 شب در آن مقام بخور می بگذرید و همگی ساکنان آنجا به شب بختش قیام میکردند و بیشتر
 تمامی را قطع کرد چون پنج از وی سستی کرده ماند حضرت قطب العالم در معاهده شیخ نظام فرمود
 که فرزندم شیخ ابوسعید بطلب حق پیش تو آمد و هست، تربیت سعی بیخ نمائی و امامت او که با
 حواله اش کنی تا نوعی از حق با او کرده باشی و با استقبال وی بیرون رود می و تعظیم تمام آورد
 تا سه روز موافق امر خودی احتیاطت بجا آوری بعد از آن چند آن تعظیم پیش نیامی که بگذرد و انانیت
 او تیار کرده کرد و در چنان یافت دیر زمانی که نفس خود را دلیل کرد و چرا که اندکی انانیت در وی
 باقیست چون حضرت شیخ نظام را افاق روی داد و موجب فرمان باطن حضرت قطب العالم شرا
 استقبال و تعظیم ضیافت کما یعنی تقدیر ساینده چون شیخ ابوسعید را با شیخ نظام ملاقات
 حضرت قطب العالم از نظر وی در جانب گفت العرف حضرت شیخ نظام بعد از چهارم شیخ ابوسعید
 در خلوت برده تمامی مقوله حضرت قطب العالم با وی باز گفت و فرمود شخصی که در وقت دست
 گرفته و در میر راه اس تو بوده و تر این سبب نبوده از حضرت قطب العالم بود بعد از این شیخ نظام
 حضرت شیخ ابوسعید را شغل بود که در سبب باقی بقیه میبود و لیکن بوزر غش سه بایه تنها امر فرمود
 که گفتش کار خود درین سه روز که درین امر مشغول باشی و شغلی دیگر انتفاعت منها نباشد
 شیخ ابوسعید مدت در اندوه و سالی شب بیدار بود و روزی در شغل مشغول بود و شنود و ذات
 مدتی بنمود و در تجلیات صورتیه و مثالیه بیشتر در پیشد و جوان مقام قلندری بود چنانکه در علم
 نظامی که در وقت از در صحن جوینده پیش اند و اندوه سال حقیقت حال پیش حضرت شیخ نظام عرض کرد

که معلوم شد که وصول ذاتی نصیب این بچه همیشه بود و کمال حضرت مرشد نقصانی نه این سخن را
حسب طاعت خود نهایت رسانیده ام اکنون هر چه فرمایند بشود بر آن عمل نمایم حضرت شیخ نظام
فرمود و ما بحث عدم وصول تو اعمال و اشتغال نشسته و ترا عجب انگیزه است اکنون چون در وقت
انت که نفس خود را بدلت در وی پس سگی چند که فرمود آن حضرت شیخ نظام برای سگارشسته
بودند با و سپرد چون چند مدت ویرا در خدمت و محافظت مکان گذارانت بسیار از عجب و غرور و
رخاست روزی حضرت ایشان بر بالاحانه نشسته بود باران بسیار باریده بود و در کوهها و صحرا
گل و لای بسیار میبود در آنحال شیخ ابوسعید سگانش را بجانب صحرائی برد ناگاه سگان دیگر در آمدند
این سگان حمد کردند و دیدند بر آن بندگان شیخ ابوسعید از فوت حمل آنان بیفتاد و در میان آنها
از دست گذارانت کشتن کشتن در آن گل و لای پس آنها عیش کرده میفتاد و تمامی حید و لباس می از گل و
لای آغشته شده بود در آنوقت در دل وی گذشت که خداوند یک بنده تو شیخ نظام است که همه
عالم خاکپایی زیرا سر بر چشم خود تا بسیار نزدیک بنده من که درین خواری گرفتارم همانست
انحنایت حق عمود می از نور سرخ از عرش تا ترمی بر روی جلوه گر گشت بعد از آن عمود نوری
گرفت تمام افراد عالم را محیط شد پس آن نور هم در آن آن بصورتی لطیف نورانی منمثل گشته بودی
که موسی سوال آید بر این براسی رویت من از من کرده بود که بر ختم آن بر آبی مجروح گشت ^{مصطفی}
صلی الله علیه و سلم در شب معراج مارادید که در عالم کون آمده از آن نورانی آراة تعبیر فرمودند
این دولت را نگان یعنی مفت نصیب شده غنیمت شمرست محور چون شدگی شیخ ابوسعید ادرا
خارستان گل و لای این گل شگفت حضرت شیخ نظام که در آن صحن بر بالاحانه خویش بود بر
ایشرف شده بیاران خاص که در آنجیل شرف حضور داشته خطاب کرده فرمود ببینید که سزاوار
مرا بکدام عمل وصول حق حاصل گشت و در خارستان گل معصوم و شگفت و عشرت و دو بهائی بود
آند پس بعضی در صفا فرستاد و پیران را بخار بر داشته در خانقاه آورده بر چارپائی بخلطاشند
چون بندگی شیخ ابوسعید را بافت رود او تمام در دنیا و خویش پیش حضرت شیخ نظام عرض

آنحضرت خیلی خوشوقت بود و مو که چون در شرف بلایت آمدی که ایستادی در بهشت دید که با او در آنجا
 آمدی که آنرا بهشت و بی معاصی وقت بجز آنست هنوز برای اصل دعوت اکنون نیست این گمان را بگذار و مثل سید
 معهود و شرفال سنائی بعد از آن زندگی شیخ ابو سعید از این شخص مشتغال و زریه و امانت بسیار عهد و عهد بسیار
 شود چون که آن لذت مشاهده نکورد رنگ و پی و استخوان و می سلامت تمام است و دریا از بنجام مترقی شد
 نیداد هر چند که سی بسیار نمود پر تو این مقام که حضرت شیخ با این شماره فرموده بود در سعید حقیقت حال سجد
 روی معروضه است آنحضرت فرمود که اکنون علاج مرض تو آنست که همه ریاضت را بگذار و با تامل
 آرام و سیر خوردن و شامیدن و غیر ذلک مشغول باش اگر دوست بر عهد و عهد تو رحم نفرموده
 روی مطلوب اصلی که از آنها می مقاومت محبت نموده شاید که بر کابلی تو نظر کرده بخش ماه نو
 ذاتی خویش بر تو این در بسته بکشاید پس زندگی شیخ ابو سعید بوجوب فرمان پر میچنان کرد تا چند وقت
 بر خضوع بگذرند شکی شخصی چیزی از قسم هر دو با لحن خوش میگفت آن در دل و می چنان اثر کرد
 که در آن روی بر بود در آن زمان نوری از بوارق ذات بر دوش تابفت و نمود از جمال بی معاصی
 جلوه نمود در چهار ساعت از نظرش مستور گشت چون اندکی از آن حال فرود شد بجناب جنتالی عرض نمود
 که خداوند املکه آن حال و اقتدار تمام مرا بر روی هر وقتی که دل بخواهد کی میرسد آید زمان شد وقتی که تو
 میری چون روی حضرت بلا واسطه از مشوق حقیقی نامور گشت همگ شده در حال بر خاست
 مشغول باید باشد و تحت و فوق و جمیع شرایط دیگر بهت تمام مشغول در قصد کرد که
 دم را هرگز نگذارد تا آنکه میرد چون یکپاس به طریق بگذشت نور عالم اطلاق بحیثیت مسطر خود
 روی ظهور نمود درخت هستی او را تاراج ساخت در سراسر معاصی نقد وقت آمد و مشید و طریقت
 و عیب چنانکه در آن معهود فطرت حضرت شیخ مسعود قدس سره این اشارت کرده است
 رفت ز مسعود یک عده صفات بشری چون که همه ذات بود باز همان ذات شده و چون پیش از بر سعید
 در عالم اطلاق ظاهر گشت زیرا از تقیید بر نگذارد و اطلاق انصاف داد و عقل جزوی او را تاراج
 نمود و آن بکلام سبب بی اختیار می دم روی بقوت تمام را شد و بعد از دم بی روی مبارکش شکست

و تمام شکم وی از خون پر شد و آن حضرت دو شب از روز شنبه بامحال ماند و شب چهارم از کی اتفاقش روی
 بود و یک پهلوی وی شکسته است و تمامی شکمش را از خون شکرانه حوض بجا آورد و گفت ای محمد صمد که پهلویم
 راه و دست شکسته و جانم فدای شما بخاست حق بوی سینه فرمایند که ای ابو سعید چون تو جان خود را در راه ما
 یافته اکنون من ترا از سر نو زنده میسازم در محبت میسرانم بگیر این روز از دست من بپوش خود و بکشای حق
 درین خود بکشای و یک دست غریب او در حلقش ریخت چون آن دو در شکم وی قرار گرفت بهر دو تمام خون
 شکم رفت و پهلوی دست گشت و اندکی از اثر جراحت باقی مانده بود و از جانب حق تعالی بخوردن گوشت مرگ
 نامیشد وی حضرت با عرضی چند روز گوشت مرغ خورد و صحت کلی یافت چون حضرت شیخ ابو سعید همه احوال
 خود درین سخن بگفت حضرت ایشان عرض نمود آنحضرت فرمود که هنوز که حضور تو صاف نشده است نزدیکی
 در مجاهده باش تا حقیقت سیرت زولی بر تو جسد نماید چنانکه کیفیت سیرت عریضی را مشاهده کردی در غیرت
 حضرت در این برآید چه او امر فرمود چون وی در مراقبه عوام مشغول گشت جسم وی صفت روح گرفت
 بلکه عین نور تنه سب گشت پس حضرت شیخ نظام قدس سره مندیگی شیخ ابو سعید را قدس سره جمیع الامت
 بترقی خلافت و اسم اعظم حواله نموده تا شب کل و جان نشین خویش گردانیده بجانب قصبه گنگوه که وطن آب و
 جدار وی بود حرکت فرمود و در مراتب الامت است الغرض حضرت شیخ ابو سعید از عظمت
 شیخ نظام قدس سره بآن خص گشته و قصبه گنگوه آمده بسند سجادگی قرار گرفت لیکن خود در اول
 کتابی مستور شدت چون حضرت شیخ محمد صادق شریف بیعت مشرف گشت غلغله ولایت
 در اطراف عالم افتاد و طالبان از هر دیار روی ارادت برستانند وی آوردند و هم غفر از غیر
 تربیت وی بهره وافر برده شد و نوالا بوی نموده بدرجه تکمیل دارشاد رسید و وی عمر و زاریافت
 در گنگوه مدفون گشت و سن وفات وی بنظر نیاید و وی شیخ خلیفه دهم است شیخ محمد صادق گنگوه
 شیخ ابراهیم رامپوری شیخ محمد امجد الدین شیخ ابراهیم سهارپوری شیخ خواجہ بانو بی رحمۃ اللہ
 در حلیم امین ذکر حضرت خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ تعالی علیہ صاحب
 زبده المقامات غیور سید خواجہ محمد معصوم فرزند ثالث حضرت ایشانند ولادت ایشان در

تاریخ سید محمد...

در روز بیست و نهم از روز جمعه شهر شوال بحیرتی بود حضرت ایشان شد من بعد سره العزیز سید
 قدوم بیست و نهم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا پس مبارک و همایون آمد که بعد از تولد او
 ماه و نهم حضرت خواججه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و دیگر تعریف علو استعداد
 فرزندار چند نموده فرمودند که از محمدی المشرف است و نیز آنحضرت در کتابی که از فرزند
 محمد معصوم چه نویسد که می بالذات قابل این دولت است یعنی خواجه محمد علی صاحب
 الصلوة والسلام والتقیة و نیز سر زبان شریف رانند که از اتقنای علو استعداد او بود که در این
 سالگی جامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف تو حید لب کشود و میگفت من استم
 و من زعمیم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است بیت چون اینجا که رسیدن تا عبودیت نام جمله
 چیز نیست کرده بود و نگاه فرمودند و بنظر حق سپرد جوان بر آرزو نسا و صبیان بود
 او را در فوض مساوی در یک نفس انبیا و شایسته و الله و الفضل العظیم حضرت ایشان
 تنها بر شایسته بلندی استعداد و آثار شده و نشان داد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغیر سن
 چنین و نظریات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور بحالات خفیه که در عالم استعداد و معجز
 و میفرمودند که چون علم مبداء حاصلست از تحصیل آن چاره نبود از نهایت تحصیل علوم از معجز
 و منقول بتیروالات منبوه و نه دانگت دقیقه علیه بقراءة صفوه صفوه و ورق و ورق امر کرده میفرمود
 با با زود از تحصیل این علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بوجه شریف حضرت
 این فرزند دیده ولایت نیز چون بر جوان بزرگ خویش و نشان داده سالگی از تحصیل علوم فارغ یافت
 و اگر چه در عین تحصیل قابل در تحصیل حالی و متویر بل نیز گرم عبودیت با بعد از فراغ از آن بگلی خود
 متوجه این گزید تا بعنایت الله سبحانه از احوال و سهرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره
 توانان گرفت بل مخلصان اسیده آرنده که حکم واقع که این متحد و فراده دیده اند و از والد بزرگوار در
 عین این اشارتی بر تبه تطبیق یافته با غیر شیه و الا بوجه و آقا الله نیست که بقدر حال شریف حضرت ایشان
 رسانیده آمد که من از خود نور می یافتم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات عالم

است چون انتخاب اگر آن فرود و عالم ظلماتی است حضرت ایشان شایسته آمده فرمودند که تو
وقت خویش میشود و این سخن را از سر بیاید و از آنجا که بیشتر است کتب مذکور که در بعضی است
که این مذهب و مزاج را غایب بطلان است بر اسرار و معارف بدر بر گوار خود و چه آن است که در کتب
گرفته و چه غیر آن از اسرار خاصه که در مخلوقات از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی از اینها
و در بعضی خاصه خود شنوده فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم میباشند که آنرا
بخشیده بودند و بعضی اجابت فرمودند و بعضی از آن در احوال حضرت ایشان است که در میانه
برخی از آنها چنانست که اشارت بر این نماید از بعضی آنکه توان اظهار نمود این رکات سجده و تکرار
تکریمی آید پس مراد از برودن قبر که در حدیث آمده القبر و فقه من ریاض الجنه است که همین
در سافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و روح حجابی در آن میماند آن مرد
نیمه اندکی با آن بقعه فنا و اقامتی بجنت پیدا میکند فافهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه و سلم این
قبر می و مشرفی روضه من ریاض الجنه این قسم روضه خاص است و دیگران از اولی است این
اگر بر تومی از جنت در آن بقعه باشد شاید حیاتی که پیش از دینوی نقل دارد و در غیر بطلب
حکمت و حیاتی که به سرخ متعلق است شخص حسن است بی آنکه باومی حرکتی بود حق سبحانه حکیم متعلق است
و موافق محل حیاتی داده در هر چه از حسن حاربه نیست تا نام و قلند صورت حرکتی هیچ در کار نیست
بلکه که عبارت از انکشاف است و قسم است قسمی است که با انکشاف حاصل بود قسم دیگر آنکه محض انکشاف
علمی که ممکن تعلق گیرد و داخل قسم اول است و علمی که بواجب متعلق شود و از قسم ثانی است و این علم را
ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه آنست که کیفیت در درک ندر آید و رویت از روضه
مماثل قسم ثانی از علم است که آنجا محض انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که
در آن حضرت کیفیت تعلق تعالی شانست در مقام رضا که فوق مقام حب است و در مقام است
اولی رضای حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق غرض از آنکه اعتباری فوق
اول است پس اول رضای حق است بعد از آن رضای عبد که سالان سبحانه رضی الله عنهم و رضای

بزرگوار حضرت ایشان کریمه انالکائنات تسلیح ما کلمه تعالی را خوانده فرمودند و حاجی که امام ازین
 استساح استساح تکبیر میگرداند و سنا و را مجازی میگویند اما مراد از زری در صحت تکرار این است
 گذشت که آباد را که او تعالی استساح را بخود نسبت داده حقیقی خواهم بود و توجه شد بشود گذشت که در
 مرتبه استساحی در این استساح تکبیر است و مراد گویند من معروضه شتم که آیا استساح
 مخصوص بعضی اشخاص است یا عام است فرمودند مخصوص اشخاص است که میان او تعالی و این
 اموری میگردد که میخواهد که در این اطلاع دهد **فَاِنَّ فَضْلَ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**
وَاللَّهُ مُدَبِّرُ الْعَالَمِينَ سر آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش گراما گانه بر او میداد
 عطا کرد پس در جمله ائمه علیهم السلام در توارخ است میلادش در شعبه الف و عشرین شهریور
 در کاش در سنه تسع و سبعین این است و ذکر آن **مرحوم روحان شیخ فراق را حکیم**
قطب وحدت شیخ المشایخ بندگی شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله گنگوپی الحنفی قدس سره در آورده
زاده و خلیفه مطلق و جانشین بر حق قطب الاقطاب بندگی شیخ ابوسعید گنگوپی الحنفی بوده و در وقت
سماع و برود و سوز عشق نظری گذشت در اقتباس الانوار است سبب ارادت آوردن شیخ محمد صادق
در خدمت شیخ ابوسعید نقل متواتر از پیران با چنان ربهوت پیوسته که چون شیخ ابوسعید از خدمت شیخ
نظام خصت گرفته در منصب گنگو آمده بر شد ارشاد بخت و لیکن خود را از اغیار پوشیده میداشت
آن امام شیخ محمد صادق نوجوان بود و جمال با کمال داشت روز عید جامه ها را فاخره پوشیده
بسلام عم بزرگوار خود بندگی ابوسعید بیادوی حضرت بجا حاضران مجلس نمودند که نور و تاب
را در چهره این پسر که تابان می بینیم زهد و ناساعت دل دریا کجند جذبا باطن کشیده در حال درو
شیخ محمد صادق ارادت پدید آمد و بخدمت وی حضرت ارادت آورد وی حضرت او را با
و اثنان و اسیم ذات امر نمود پس می بویب امر وی حضرت شب روز بپوشش که مشغول
گشت چون باورد در روی قدس سره بر این امر اطلاع یافتند گفتند شیخ ابوسعید بسیار با خود
از کار و نیابکار و معطل میگردد چون این خبر بشنید ابوسعید بیادوی حضرت شیخ محمد صادق

حضرت ابوسعید گنگوپی